

ژیلبر لازار

ریشه های زبان فارسی ادبی

در نگاه نخست، عنوان این مقاله باید اندکی غیرعادی به نظر آید زیرا ریشه های زبان فارسی دیرگاهی است که شناخته شده. در واقع، بیش از یک صدسال پیش، ایرانشناس بزرگ فرانسوی، جیمز دارمستتر (James Darmesteter) در کتاب خود *Etudes iraniennes* [مطالعات ایرانی] نشان داد که زبان فارسی امروزی ادامه زبان فارسی باستان داریوش و خشایار شاه است، همان گونه که فرانسه و ایتالیائی ادامه زبان لاتین است. آنچه که در زبان فارسی پدیده ای ارزنده است در میان زبان های دیگر دنیا به ندرت دیده می شود و آن این است که آثار و اسناد تحوّل و تطوّر این زبان را در سه دوران تاریخی در دست داریم:

* عضو آکادمی زبان و ادبیات فرانسه.

فارسی باستان (فرس قدیم)، در نوشته های مانده از دوران هخامنشی، فارسی میانه (پهلوی) در نوشته ها و متون ادبی پهلوی و بالاخره فارسی نوین، که بیش از یک هزار سال زبان تکلم در کشورهای ایرانی، و زبان ادبی مورد علاقه در سرزمینی گسترده از شبه جزیره بالکان تا خلیج فارس و از آسیای میانه تا بنگال بوده است.

تاریخ تطّور زبان در جهان ایرانی چندان ساده نیست، زیرا آئینه تاریخ عمومی کشورهای عضو این جهان است که در آن در طول زمان کوچ ها و مهاجم ها روی داده، امپراطوری ها بنا گردیده و ویران شده و مرکز قدرت بارها از شمال به جنوب و از باختر به خاور و برعکس در حرکت بوده است. از آن جا که مرکز فلات ایران کویری خشک زار است شگفت آور نیست که کانون قدرت نه در این مرکز که گاه در این و گاه در دیگر کناره فلات مستقر شده باشد. بدینسان، سرگذشت زبان فارسی در درازنای تاریخ پُرماجرای سیاسی و اجتماعی این سرزمین شکل گرفته است.

فرامین و نوشته های پادشاهان هخامنشی در مراسم رسمی به فارسی باستان و به خط میخی بر بناهای سلطنتی یا صخره های سنگی بلند - که کمتر کسی توانا به خواندن آن بود - حک می شد. انا به نظر نمی رسد که این زبان نقش سیاسی و یا اداری ایفاء کرده باشد. زبان اداری آرامی بود. به این زبان بود که فرامین سلطنتی به ایالات ایران فرستاده می شد و یا پیام های فرمانداران ایالات به پایتخت می رسید. درباره این که آیا فارسی باستان زبان گفتاری آن دوران بوده اطلاعی در دست نیست. انا می توان حدس زد که این زبان به عنوان زبان گفتاری در ایالت فارس و نواحی همسایه آن به تدریج رایج شد، زیرا، پس از پایان تسلط یونانیان و سپس سلطنت اشکانیان، فارسی باستان به صورت فارسی میانه زبان مسلط در جنوب ایران گردید.

در سده سوم پس از میلاد نوشته های نخستین پادشاهان ساسانی به سه زبان ضبط شده اند: پارسی، فارسی میانه و یونانی. پارسی زبان فرمانروایان اشکانی بود که قلمرو حکومت خود را به تدریج از شمال خراسان بر همه ایران گسترش دادند و سرانجام تیسفون را در بین النهرین پایتخت خود کردند. فارسی میانه زبان فرمانروایان ایرانی ساسانی بود که از ایالت فارس برخاستند، بر پادشاه اشکانی چیره شدند و برجای او در تیسفون نشستند. در این دوران پارسی و فارسی میانه هر دو نه تنها زبان های رسمی بلکه بی تردید زبان گفتاری و

محاوره ای نیز بودند: پارتی در شمال و فارسی میانه در جنوب ایران. این هر دو زبان محمل سنت های مهم فرهنگی نیز بودند و گرچه آثار چندانی از دستاوردهای فرهنگی آن دوران در دست نیست، شواهد غیرمستقیم حاکی از آن است که به این زبان ها مطالب مذهبی، فلسفی و ادبی بسیار بیان می شده است. بویژه، رامشگران اشکانی پُرآوازه بودند و سرودهای آنان مورد توجه و علاقه خاص قرار داشت. در سرزمین ایشان بود که خاطره افسانه های کهن از نسل به نسل نقل می شد و سنت حماسی که در شاهنامه فردوسی به والاترین و روشن ترین جلوه خود رسید پدیدار گشت.

در چهار سده فرمانروایی ساسانیان دگرگونی های اساسی در وضع زبان در ایران پدید آمد. پارتی دیگر به عنوان زبان رسمی بر جای نماند و از سده چهارم به بعد همه کتیبه ها به زبان فارسی نوشته شدند. از سوی دیگر، براساس یک متن کهن مانوی در سده سوم مردم خاور ایران، یعنی خراسان کنونی، تنها به پارتی سخن می گفتند و به زبان فارسی آشنا نبودند، زیرا هنگامی که مانی، پیامبر کیش تازه، که خود به فارسی وعظ می کرد، در پی آن بود تا ثبُلغی برای پراکندن کیش خود به خراسان بفرستد باید کسی را برمیگزید که به پارتی سخن می گفت.

با این همه سندی در دست نیست که در دوران اسلامی این زبان در خراسان برجای مانده باشد، و امروز نیز همه گویش های این منطقه از گونه های فارسی محلی به شمار می آیند. شگفت آور این است که هنوز در ایالات شمال باختری ایران به بسیاری از گویش های مشتق از زبان پارتی می توان برخورد. آشکار است که در دوران ساسانی، فارسی به عنوان زبان مکالمه به خطه گسترده ای بیرون از جنوب ایران، به شمال و خاور ایران بویژه به خراسان، راه یافت و در این ایالت جانشین زبان پارتی شد. آرتور کریستنسن (Arthur Christensen)، ایرانشناس نامدار دانمارکی، معتقد است که رواج زبان فارسی در این مناطق ناشی از ایجاد مراکز نظامی در خراسان، به منظور دفاع از قلمرو امپراطوری در برابر هجوم ساکنان آسیای میانه، بود.

پس از پیروزی اعراب در ایران، فارسی گفتاری همچنان به سوی خاور پیش رفت و به وسیله سپاهیان و بازرگانان به ماوراءالنهر و افغانستان کنونی رسید. می توان فرض کرد که برای فاتحان عرب، فارسی، بسیار بیشتر از عربی، زبان تبلیغ و نشر اسلام در میان مردم این نواحی بود. از همین رو،

سرانجام فارسی جانشین زبان های محلی از جمله سغدی و دیگر گویش ها شد. و در همین مناطق، در مرزهای خاوری ایران، بود که فارسی زبان ادبی این جوامع گردید. این درست است که فارسی میانه ادبی در این زمان هنوز کاملاً از میان نرفته بود و زرتشتیان به آن سخن می گفتند و حتی بخشی بزرگ از آثار ادبی پهلوی که برجای مانده در قرن نهم میلادی در جنوب ایران نوشته شده. اما، این آثار عملاً به نوشته های مذهبی کیش زرتشتی محدود بود. تقریباً در همین اوان زبان تازه ادبی دیگری، بر پایه گویش های محلی این ناحیه، در خاور ایران جان گرفت. به نوشته مؤلف تاریخ سیستان، اندکی پس از نیمه سده نهم میلادی، در سیستان نخستین ابیات شعر جدید فارسی سروده شد. اما در ماوراءالنهر و خراسان، و در دوران سامانیان، بود که نخستین شاهکارهای شعر فارسی به قلم شاعرانی چون شهید بلخی، رودکی، ابوشکور، دقیقی و فردوسی بزرگ که خود از سده دهم به بعد الهام بخش بسیاری از شاعران دیگر در جهان ایرانی و همچنین در هند، آسیای میانه و کشورهای ترکی زبان در آسیای صغیر بود. نوشته شد.

بنابراین، فارسی گویش محلی جنوبی ترین ناحیه ایران بود که به عنوان یک زبان مکالمه به تدریج از جنوب به شمال و خاور ایران گسترش یافت و آنگاه در منتهی الیه شمال خاوری ایران به زبان ادبی آن ناحیه تبدیل گردید و از آن جا به باختر و جنوب ایران رفت و سرانجام در بخشی بزرگ از آسیا ریشه دوآند.

تا این جا تاریخ پیدایش و بالندگی زبان فارسی روشن است. اما هنوز معنایی چند در این مورد باقی است که باید آن ها را بر رسید:

۲۱) معنای نخست و یا بهتر بگوییم دو معنای نخست را ابن مقفع، دانشمند نامدار ایرانی که پایه گذار نثر عربی و مترجم کلیله و دهنه از فارسی میانه به عربی بود، مطرح کرده است. او، در مروری بر تاریخ زبان های ایرانی می گوید که در این دوران (آشکارا در دوران پایانی عصر ساسانی) از پنج زبان می توان نام برد، پهلوی، دری، فارسی، خوزی، و شریانی:

- پهلوی، به گفته ابن مقفع، زبان ساکنان اصفهان، همدان، نهاوند و آذربایجان؛
- دری، گرفته شده از واژه "دربار"، دربارشاهی (و از واژه فارسی "در" که مانند "درگاه" به معنای کاخ و دربار نیز می آید) زبان دربار و مردم شهرهای مدائن از آن جمله تیسفون. ابن مقفع به تلویح می گوید که در میان زبان های

خراسان بلخی بهترین گویش دری است؛

- فارسی زبان مردم منطقه فارس و همچنین زبان مویدان زرتشتی و دانشمندان؛

- خوزی، زبان مردم خوزستان؛

- شریانی، زبان مردم جلگه عراق و زبان نوشتار.

از آن چه که ابن مقفع می‌گوید چه استنتاجی می‌توان کرد؟ زبان های شریانی و خوزی نیازی به توضیح ندارند. شریانی آشکارا زبان آرامی است و خوزی، زبان مردم خوزستان، ممکن است از مشتقات زبان عیلامی باشد. سه زبان دیگر، یعنی پهلوی، دری و فارسی زبان های ایرانی اند. پهلوی بدون تردید همان زبان پارتی اشکانیان است و ابن مقفع آن را رایج در ناحیه ماد باستان می‌داند. در این ناحیه هنوز به گویش هایی سخن گفته می‌شود که به زبان پارتی باز می‌گردند.

در این جا بی‌مناسبت نیست یادآوری شود که واژه پهلوی در اصل همان "پارتی" است. تنها در سده نهم یا دهم میلادی بود که پهلوی به معنای "قدیمی" به زبان فارسی میانه اطلاق شد زیرا برای مردم آن زمان فارسی میانه همان "زبان قدیمی" بود.

فارسی به اعتبار ابن مقفع زبان مویدان و دانشمندان، به تحقیق زبان ادبی فارسی میانه است. انا روشن نیست که چگونه می‌توان آن را زبان استان فارس نیز دانست. گرچه این زبان در همین استان ساخته شد، در همان حال فارسی میانه زبان نوشتاری، رسمی، اداری و ادبی و نیز زبان گفتاری سراسر امپراطوری بود. به این ترتیب، در نگاه نخست دلیلی به نظر نمی‌آید که این زبان را منتسب به استان فارس بدانیم. این نخستین معنای ما است.

معنای دوم، درباره زبان دری، معنای مهم تری است زیرا به گونه ای مستقیم به آغاز فارسی نوین باز می‌گردد. زیرا، براساس بسیاری از متون عربی و فارسی، می‌دانیم که در سده های آغازین دوران اسلامی واژه دری به فارسی ادبی نوین اطلاق می‌شد. برای نمونه، بلعمی در مقدمه ای که به عربی، در ۹۶۳م؛ بر ترجمه تاریخ طبری نوشت می‌گوید: «من این را به فارسی دری ترجمه کردم.» مترجمانی که در همان زمان به ترجمه تفسیر بزرگ طبری بر قوآن مشغول بودند نوشته اند که: «این کتاب تفسیر بزرگ است که از روایت محمد ابن جریر طبری به زبان فارسی دری ترجمه شد.» سراینده منظومه ای درباره طبّ به ناه دانشنامه که در ۹۷۸-۹۸۰ میلادی سروده شده می‌نویسد که نمی‌داند آن را به

تازی نویسد یا به دری و سپس می افزاید که:

دری گویش تا هرکس بداند و هرکس برزبانش بربراند

فردوسی نیز در شاهنامه بارها به زبان دری اشاره می کند. برای نمونه، در آن جا که از کتاب کلبه و دهنه - که از هند به ایران آمد و آن گاه به عربی ترجمه شد- سخن رانده است می گوید:

به تازی همی بود تا گاه نصر بدان گه که شد برجهان شاه عصر
گران مایه بوالفضل دستوراو که اندر سخن بود گنجور او
بفرمود تا فارسی دری بگفتند و کوتاه شد داوری

هشتاد سالی پس از این تاریخ، نزدیک پایان سده یازدهم، مؤلف قابوسنامه در اشاره به هنر نامه نگاری به فارسی می گوید شایسته نیست که همواره از به کار بردن واژه های تازی احتراز شود: «پارسی مطلق منویس که ناخوش بود خاصه پارسی دری.» از این عبارت برمی آید که در آن زمان فارسی چندگونه بوده است.

اطلاق واژه دری به فارسی ادبی به بحث های گوناگونی در میان دانشمندان ایرانی انجامیده است و باعث ارائه فرض های مختلف شده. پرسش نخست این است که چرا زبان فارسی "فارسی" یا "پارسی" نامیده نشد؟ بیست سال پیش، روایت ابن مقفع مرا رهنمون این فرض شد که در پایان عصر ساسانیان زبان هایی که او به ترتیب فارسی و دری می نامد تنها دوگونه از گونه های زبان فارسی بوده اند، یکی زبان نوشتاری، یا زبان فارسی ادبی میانه - که در سده های پیشتر از این دوره به شکلی قدیمی رایج شده بود- و دیگری زبان گفتاری که از زبان ادبی بسیار پیش رفته تر بود و به همین سبب نام دیگری به آن داده شده بود. به گمان من این فرض در مجموع فرض درستی است اما به همه پرسش ها در این زمینه پاسخ نمی دهد. به ویژه، توضیح نمی دهد که چرا، در سده های دهم و یازدهم میلادی، فارسی نوین، همواره دری یا پارسی دری خوانده می شد. و نیز روشن نیست هنگامی که، برای نمونه، مؤلف قابوس نامه می گوید: «پارسی مطلق منویس. . . خاصه پارسی دری» این زبان با کدام گویش دیگر

پارسی مقایسه می‌شود. از سوی دیگر، این پرسش به ذهن می‌آید که چرا ابن مقفع به هنگام سخن گفتن از "دری" تنها به پایتخت و به خراسان اشاره می‌کند و نه به هیچ بخش و شهر دیگری از ایران.

۳. معنای دیگر ماهیت زبانی است که یهودیان ایرانی، به خط عبری، در متون قدیمی فارسی به کار برده‌اند. دانشمندان نامنداری چون نولدکه (Theodor Noldeke) و هورن (Horn)، نزدیک به صد سال پیش برخی از این متون را بررسی کرده‌اند و از آن زمان تاکنون، متون دیگری از این دست کشف شده و برخی از آن‌ها به چاپ هم رسیده است. دو متن از این گونه متون به سده‌های دهم و یازدهم میلادی باز می‌گردد. متون دیگر گرچه تاریخ ندارند اما آشکارا بسیار قدیمی اند.

زبان این متون پرسش برانگیز است، زیرا گرچه فارسی است با فارسی ادبی که به خط عربی نوشته شده باشد تفاوت‌های بسیار دارد و آکنده از واژه‌ها و شکل‌های دستوری است که در زبان ادبی فارسی هیچ دیده نمی‌شود. برای نمونه، ضمیر اول شخص جمع نه "ما" بلکه "ایما" است. فعل "بودن" به شکل‌های "هَم"، "هی"، "هیم" و "هند" صرف شده است و نه به شکل "هستم"، "هستی"، "هستیم"، "هستند". به همین گونه، به جای "باشید"، "باشند" و "بوند"، "بید" یا "بند" آمده است. پسوند‌های "اشن" یا "اشت" جای "اش" را گرفته است چون "آفرینشن" "گششت" یا "بوزشت" و مانند آن‌ها. دیگر از ویژگی‌های چشمگیر این متون حضور واژگانی است که در فارسی میانه به کار می‌رفته‌اند اما از آن‌ها در فارسی ادبی جدید نشانی نیست، واژگانی چون "آشگاهان" (کاهل)، یا "آباری" (دیگر)، "اوستام" (اطمینان به نفس) و "همیمال" (مخالف). این ویژگی برخی از محققان را، صد سال پیش، به این گمان کشید که شاید میان یهودیان و زرتشیانی که در سده نهم میلادی به فارسی میانه کتاب می‌نوشتند ارتباطی بوده است. دیگر محققان این ویژگی‌ها را به آنچه که برخی کهنه پرستی یهودیان می‌دانند نسبت داده‌اند. اما من بیست و پنج سال پیش نوشتم، و هنوز نیز براین باورم، که ویژگی‌های غریب زبان متون کهن یهودی مختص زبان یهودیان ایرانی نیست بلکه به زبان‌های محلی بخش‌های جنوبی ایران مرتبط است، زیرا برخی از این اسناد در خوزستان نوشته شده‌اند و من نشان داده‌ام که پاره‌ای از این ویژگی‌ها در گویش‌های محلی شیراز هم وجود دارد. با این همه، پرسش همچنان این است که چرا نشانی از این ویژگی‌های محلی

درمتونی جز متون فارسی منسوب به یهودیان دیده نمی شود و دیگر این که چگونه می توان همانندی این ویژگی ها را با آن چه در فارسی ادبی میانه بوده است توضیح داد.

۴. آخرین معنا مربوط به زبان نوشتاری غریبی است که پازند نامیده شده. این زبان را در دست نوشته های زرتشتی که در هند پیدا شده می توان یافت. این زبان همان فارسی ادبی میانه است که به خط اوستایی نوشته شده است. پس از استقرار حکومت اسلامی، برخی از جوامع زرتشتی ایران همراه کتاب های مقدس خود به هندوستان کوچ کردند. پس از چندی، از آن جا که خواندن فارسی ادبی میانه به خط رمزوار آن بسیار سخت است، زرتشتیان کوچیده متون خود را به اوستایی، که دارای حروف مصوت و به سادگی خواندنی است، نوشتند. بدینسان، می توان گفت که زبان متون پازند زبانی جز فارسی ادبی میانه نیست. با این همه، در این متون واژگانی یافت می شوند که از آنان نه در فارسی میانه اثری وجود دارد و نه در فارسی نوین. برای نمونه، از فعل های "بودن" و "شدن" "بهود" و "شهود" را به جای "بود" و "شود" فارسی ادبی میانه - که همان "بود" و "شود" فارسی جدید است - داریم. این که این شکل ها از کجا آمده اند، همان گونه که خواهیم دید، پرسش چندان بی اهمیتی نیست.

چند سال پیش، یک محقق برجسته ایرانی، علی رواقی، به دست نوشته ناشناخته ای در کتابخانه آستان قدس در مشهد برخورد و برآن شد که به چاپ این دست نوشته زیر نام قرآن قدس دست زند. او از سر محبت ابتدا بخشی از آن دست نوشته و سپس همه کتاب را در دو مجلد نفیس برای من فرستاد. بررسی دقیق متن کتاب مرا به فرضیات و نتایجی رساند که به گمانم پاسخ همه پرسش ها و معتاهایی است که به میان آورده ام. این دست نوشته ترجمه ای از قرآن، یا به دیگر سخن، قرآن به خط عربی و با حروف بزرگ و زیبا است که معادل های فارسی واژه های آن در لابلای خطوط نوشته شده اند. از آنجا که برگ های آغازین و پایانی کتاب آسیب دیده اند نام نگارنده یا تاریخی در آن به چشم نمی خورد. به گمان من کتاب به احتمالی در پایان سده یازدهم میلادی نوشته شده است. بر پایه برخی شواهد زبانی محل نگارش آن نیز سیستان یا نواحی همسایه آن بوده است. رواقی نیز مستقلاً به همین نتیجه رسیده و بنابراین می توان به درستی آن مطمئن بود.

نکته جالب فارسی غریبی است که در این کتاب به کار رفته. به عنوان نمونه،

چند خط از آغاز سوره ۲۶ (الشعرا) را از آن می آورم:
آیه دوم: «آن آیات ای کتاب دیدور هند» [آیات این کتاب روشن اند].
آیه سوم: «شاید که تو کشتاری نفس تو را که نبند مؤمنان» [شاید تو حاضر به کشتن نفس خود هستی (از بیم آن) که ایمان نیاورند].
آیه پنجم: «نیامد بدیشان هیچ ایاد کردی از خدای نو یا نی بودند از آن روی گردانستاران» [هیچ نشان تازه ای از خدا به آنان نرسید که از آن روی نگردانند].

آیه هشتم «درآن نشانی و نه بودند گویشتز ایشان مؤمنان» [در آن (کتاب) نشانه هایی است و بیشتر آنان ایمان نیاورند].
در این چندسطر چند واژه جالب می توان دید. "گویشتز" به جای "بیشتر" نمونه عنصر جالبی در این متن است: همه واژگانی که در فارسی با "ب" - "و" قدیمی شروع می شوند در این متن با "گ" یا "گو" آغاز شده اند. از "گواد" به جای "باد"، "گوافته" به جای "بافته"، "گیناد" به جای "بیناد" و "گهشت" به جای "بهشت" به عنوان نمونه های دیگر می توان یاد کرد. این یکی از نمونه هایی بود که توجه مرا معطوف به سیستان کرد، چه در زبان بلوچی چنین واژگانی رایج است.

در این متن واژه های جالب دیگر چون "ایاد" - که همان واژه "یاد" در فارسی امروزی باشد - و همچنین به افعال "هی"، "هند" و "بند" - از فعل "بودن" - به جای "هستی"، "هستند" و "بوند" دیده می شوند. همانگونه که در پیش اشاره کردم، شکل های همانندی در فارسی یهودیان نیز به چشم می خورد. از چنین همانندی می توان نتیجه گرفت که زبان این متن نزدیکی بسیار به زبان متون فارسی قدیمی یهودیان ایران دارد. شباهت های میان قوآن قدس و متون فارسی یهودیان بسیار است. در این جا تنها به گفتن این بسنده می کنم که بسیاری از شکل هایی که در متون فارسی یهودیان وجود دارد، و به برخی از آن ها در پیش اشاره کردم، در قوآن قدس نیز وجود دارد. نکته مهم این است که در این هر دو متن واژه های بسیاری به چشم می خورد که در فارسی ادبی میانه وجود داشته است اما در فارسی ادبی مصطلح نوین به کار نمی رود. این خود نشانگر گونه ای ارتباط ویژه میان زبان قوآن قدس، فارسی یهودیان و فارسی ادبی میانه است. دلیلی نیست فرض کنیم که زرتشتیان بر مسلمانان معتقدی که به کار استنساخ و ترجمه قوآن کریم همت می ورزیدند تأثیر و نفوذی داشته اند. از

این رو، توضیح درباره وجود این گونه واژه های غریب را باید درجای دیگری جستجو کرد.

چنین واژگانی را چگونه می توان توضیح داد و مهم تر از آن آگاهی ما به وجود این واژگان بر دانش ما نسبت به پیدایش زبان فارسی جدید چه تأثیری می تواند داشته باشد؟ به یقین تأثیر فراوانی.

نخست، باید دانست که ویژگی های متون یهودی بیشتر از آن که مرتبط با فرهنگ یهودیان باشند ریشه در ویژگی های زبان محلی دارند.

دوم، از آن جا که برخی از متون یهودی درخوزستان و برخی دیگر به ظاهر درجنوب غربی ایران نوشته شده و قوآن قدس نیز در سیستان و یا در نزدیکی های سیستان، همانندی های واژگانی آن ها بازتاب آن زبان فارسی است که در جنوب خاوری و جنوب باختری ایران، یعنی در بخش های جنوبی ایران، رواج داشته است.

این درست است که زبان قوآن قدس کاملاً با زبان فارسی یهودیان یکی نیست. اما درمیان متون مختلف فارسی یهودی نیز ناهمانندی هایی وجود دارد، زیرا این متون و ترجمه قوآن قدس هریک در بخش های گوناگون جنوب ایران نوشته شده اند و از همین رو معرف گویش های گوناگون محلی ایران اند. اما این ناهمانندی های اندک در برابر ویژگی های مشترک بسیار - که این متون را از متون نوشته به فارسی نوین متمایز می کند - رنگ می بازد.

سوم، از آن جا که فارسی ادبی جدید در شمال خاوری ایران شکل گرفت و عملاً همه آن چه که به این زبان در دوران اول، یعنی در سده دهم میلادی، نوشته شد در ماوراءالنهر وخراسان بود، فارسی ادبی نوین بیش از هرچیز معرف زبانی است که مردم شمال خاوری ایران به آن سخن می گفته اند.

چهارم، از آن جا که زبان ادبی در دستنوشته هایی که به خط عربی نوشته شده اند و بر شالوده زبان گفتاری شمال خاوری قرار دارند، با زبان به کاررفته در متون یهودی و در قوآن قدس - که معرف زبان گفتاری درجنوب ایران است - تفاوت هایی دارد، می توان به این نتیجه رسید که در سده های نخستین دوران اسلامی، زبان فارسی - آن گونه که در همه ایران به آن سخن رانده می شد - به دو گویش اصلی تقسیم شده بود، یکی گویش جنوبی و دیگری گویش رایج درشمال خاوری و احتمالاً درشمال باختری ایران.

افزون براین، واقعیت چشمگیر این است که گویش جنوب ایران به زبان اصلی

فارسی، یعنی فارسی میانه، نزدیک تر است تا گویش شمالی که از آن فاصله بسیار دارد. جنوب کانون اولیه زبان فارسی است و شگفت آور نیست اگر زبان جنوب کمابیش به زبانی که معرف فارسی ادبی میانه است یعنی به زبانی که سده ها پیشتر ظاهراً در جنوب خاوری ایران شکل گرفت و رایج شد. کمابیش نزدیک مانده باشد. چنین است که در فارسی یهودیان و در زبان قوآن قدس بسیاری از واژه های فارسی میانه وجود دارند، واژه هایی که دیگر در فارسی ادبی نوین به چشم نمی خورند.

از سوی دیگر گویش شمالی گویشی کاملاً تازه در آن خطه بود: گویشی که در دوران ساسانی از محل پیدایش خود در جنوب نخست به قلمرو زبان دیگری، که پارسی باشد و آنگاه، در دوران اسلامی، به شرق و ماوراء النهر راه یافته بود. این زبان به تدریج، دستکم در خراسان، جانشین پارسی و سپس در ماوراء النهر جانشین زبان سفدی شد. بنابراین، شگفت نیست که این زبان، در دوران گسترش چشمگیر قلمروش، در دستور و واژگان خود دچار دگرگونی های مهم گردیده باشد. می دانیم که گویش شمالی بسیاری از واژگان پارسی را وام گرفت. ایرانشناس آلمانی، ولفگانگ لنتز (Wolfgang Lentz)، در دهه ۱۹۲۰ میلادی در نوشته خود فهرستی بلند از واژگان شمالی، یعنی پارسی، را که در فارسی جدید یافت می شود آورده است. پژوهشگران دیگری چون و. ب. هنینگ (W. B. Henning) و و. الف. لیوشیتنر (V. A. Livshits) به واژگان سفدی در این زبان برخورده اند و واژگان وام گرفته شده دیگری نیز ممکن است از این پس یافت شوند.

از یک قطعه شعر مانوی که هنینگ سی سال پیش منتشر کرد به دامنه ورود واژگان غیرفارسی به فارسی نوین می توان پی برد. این شعر به دو زبان، یکی به فارسی میانه و دیگری پارسی، به ما رسیده است. از لحاظ ساختار دستوری شعری که به زبان فارسی میانه آمده به ساختار متداول در فارسی نوین شباهت بسیار دارد و، از سوی دیگر، شعری که به زبان پارسی است تنها از نظر واژگانی به فارسی نوین می ماند. برای نمونه، در این شعر واژه هایی چون "وژرگ" [بزرگ]، "راشن" [روشن] و "درو ابرتو" دیده می شوند. اما شعری که به زبان فارسی میانه آمده دارای واژگانی است که به گوش فارسی زبانان امروزی بیگانه می آید. از این رو، چنین نتیجه می توان گرفت که در گویش شمالی ایران و سپس در فارسی ادبی نوین، بسیاری از واژگان زبان فارسی

باستان جای خود را به واژگان پارتی و یا دیگر گویش های محلی شمال ایران دادند.

* * *

به این ترتیب، سیر تحول زبان فارسی را در سده های نخست دوران اسلامی به گونه زیر می توان خلاصه کرد. اگر گویش های غیرفارسی، چون پارتی، را که در گوشه های گوناگون ایران وجود داشتند، به کنار گذاریم، تنها با دو گویش اصلی از زبان گفتاری آن دوره، یعنی فارسی، بر می خوریم. یکی گویش شمال ایران، که هم از لحاظ دستوری و هم واژگانی، با فارسی میانه متفاوت بود، و دیگری گویش جنوبی که با فارسی میانه همانندی قابل توجهی داشت. در مورد زبان های ادبی و نوشتاری، از عربی که بگذریم، از نیمه سده نهم میلادی به بعد، در خاور ایران شاعران به سرایندگی به زبان مادری خود، که گویش شمالی فارسی بود، مشغول شدند. در جنوب، زرتشتیان دیرگاهی همچنان زبان ادبی سنتی، یعنی فارسی میانه را - که برای سده ها زبان نوشتاری آنان بود - به کار می بردند. چه بسا در سده های نخستین دوران اسلام زرتشتیان فارسی میانه را چندان از زبان گفتاری خود دور نمی دانستند.

در این مورد خاص نیز، که رابطه جامعه شناختی فارسی ادبی میانه با فارسی گفتاری باشد، قرآن قدس روشنگر است. در پیش اشاره کردم که پازند که خط فارسی ادبی میانه است دارای برخی واژه های غریب از ریشه های ناشناخته است. به عنوان نمونه از "بهد" به معنای "بود" یاد کردم. همین شکل ها بارها در قرآن قدس آمده اند. برای نمونه:

- آیه هفتم از سوره هشتم: «می دوست دارید که جُد خداوندان سلاح بهود شما را» [و شما دوست دارید که قومی بی سلاح از برای شما باشد].

- آیه سی و پنجم از سوره نوزدهم: «زمان قضا کندکاری گوهد آنرا بباش ببهد» [هنگامی به کاری اراده کند می گوید "ببش" و خواهد بود].

واژگان نا آشنای دیگری را نیز که هم در پازند و هم در قرآن قدس می بینیم در جای دیگر نمی یابیم. دلیل چیست؟

زرتشتیان هند که فارسی میانه را به پازند می نوشتند به یقین همان تلفظ و اعرابی را به کار می بردند که از پیشینیان خود - که از جنوب ایران به هند کوچیده بودند - به یاد داشتند و به ارث برده بودند. بنابراین پازند معرف شیوه

تلفظ زرتشتیان در آغاز دوران اسلام است. حضور واژگانی نامانوس در پازند، چون "بهُود"، که به زبان گفتاری جنوب ایران تعلق دارند، زیرا در قرآن قدس نیز آمده اند، گواه آن است که زرتشتیان جنوب ایران در آن دوران فارسی ادبی میانه (پهلوی) را همانند زبان گفتاری خود تلفظ می‌کردند. این خود به این معنا است که برای آنان زبان پهلوی زبانی بیگانه، مانند زبان لاتین برای اروپائیان، نبود، بلکه زبان نوشتاری اندکی پیچیده همان زبانی بود که روزانه بدان سخن می‌گفتند. این نکته بیشتر از این رو اثبات شدنی می‌نماید که زبان گفتاری زرتشتیان، یعنی گویش فارسی جنوب ایران، چندان از زبانی که زبان‌شناسان امروزی آن را فارسی میانه می‌دانند دور نبود.

در این جا است که می‌توانیم به گفته ابن مقفع باز گردیم و متوجه شویم که چرا وی معتقد است فارسی هم زبان مؤیدان و دانشمندان بود و هم زبان ایالت فارس. زبان مؤیدان و دانشمندان فارسی میانه ادبی بود و زبان مردم فارس زبان فارسی گفتاری که آشکارا، در پایان دوره ساسانی، چندان تفاوتی با زبان سده‌های نهم و دهم میلادی ایران نداشت. اگر زرتشتیان در دوره اسلامی فارسی میانه ادبی را زبان نوشتاری و رسمی زبان گفتاری خود می‌دانستند، به یقین همین امر در سده‌های پیش‌تر این دوره نیز حاکم بوده است. این همان زبانی بود که پارسی نام داشت که نوع نوشتاری آن زبان رسمی، اداری، مذهبی و ادبی سراسر امپراطوری بود.

در این بحث جای "دری" کجا است؟ پاسخ به گمان من روشن است. پاسخ در آن چه که درباره قرآن قدس گفته ام نهفته است و در پیوند زبانی این قرآن با فارسی یهودیان و یا پازند زرتشتیان و در اختلافی که میان آن و فارسی نوین وجود دارد، و در تقسیم زبان فارسی گفتاری به دوگویش اصلی. فارسی جنوبی میراث مستقیم زبان قوم‌های ایرانی بود که در دوران باستان در نواحی جنوب باختری ایران، به میان عیلامی‌ها آمدند و به تدریج زندگی را بر زبان آنان تنگ کردند و سرانجام آن را از میان بردند. همین زبان بود که، در دورانی و با شرایطی که از کم و کیف آن چندان آگاهی نیست، به شرق و سیستان راه بُرد. گویش شمالی پی‌آمد ورود زبان فارسی به قلمرو زبان پارتی در دوران ساسانیان بود. در این دوره این زبان متمایز از زبان‌های محلی، و به ویژه زبان پارتی، شد، بسیاری از واژگان اصلی خود را از دست داد و در عوض واژگانی تازه از زبان‌های رو به زوال محلی وام گرفت و بدینسان از زبان فارسی جنوبی

فاصله‌ای محسوس یافت. بدون تردید، در پایان دوران ساسانی محققان به تفاوت‌هایی که در نقاط مختلف ایران در زبان فارسی وجود داشت آگاه بودند. کافسی است به یاد آوریم که [شمس الدین ابو عبدالله] مقدسی در اثر خود به دقت به ویژگی‌های هر شهری که مورد توصیف قرار می‌دهد اشاره می‌کند، هر قدر هم که این ویژگی‌ها اندک باشند.

اما سخن ابن مقفع درباره‌ی دری چیست؟ به گفته‌ی او دری زبان شهرهای مدائن و زبان درباریان بود و در معنا به حضور در دربار اشاره دارد. همانگونه که در آغاز اشاره کردیم، دری مشتق از "در" و "دربار" است. چنین بنظر می‌آید که دری تنها زبان گفتاری بوده است، آن هم در دربار شاهان و در پایتخت آنان. دری جز گویش شمالی فارسی چه می‌توانست باشد؟ پیش از سلسله‌ی ساسانیان مدائن پایتخت پادشاهان اشکانی بود. ظاهراً پارتی زبان شاه و درباریان و مردم پایتخت بوده است. هنگامی که مدائن پایتخت پادشاهان ساسانی شد فارسی زبان دربار و تاحدی زبان مردم شهر شد.

بدینسان، در تیسفون، همانگونه که در شمال ایران، زبان مشترک گفتاری زبان فارسی بود. دری چیززی جز گویش شمالی فارسی نیست ولی از آن جا که در پایان دوره‌ی ساسانی اختلاف میان این گویش و گویش جنوب ایران آشکار شد نام دری یا پارسی دری - پارسی درباری در برابر پارسی معمولی - به خود گرفت.

همچنین می‌دانیم که در خراسان و شرق و بلخ پارسی دری یکسره جای زبان‌های محلی پیشین را، چه پارتی و چه بلخی، گرفته بود. از آنچه ابن مقفع می‌گوید چنین برمی‌آید که به اعتقاد او دری تنها زبان این نواحی بوده است زیرا شیوه‌ی سخن گفتن مردم بلخ را بهترین شیوه‌ی سخن‌گویی در خاور ایران می‌شمرد. مقدسی نیز این گفته را تایید می‌کند و می‌گوید که زبان مردم بلخ، به ویژه برای نامه‌نویسی، بهترین زبان است.

در این میان جای شمال باختری ایران، ماد قدیم، یا آن چه که امروز تهران، اصفهان، همدان و تبریز در آن قرار دارند کجا است؟ آگاهی چندانی در این باره که فارسی به عنوان زبان گفتاری تا چه حد در این ناحیه از ایران به کار می‌رفت در دست نیست. به گفته‌ی ابن مقفع پهلوی یا پارتی زبان مردم این ناحیه بوده است. درستی این گفته‌ی ابن مقفع، با توجه به این که بسیاری از گویش‌های امروزی روستاهای این بخش از ایران بی‌شبهت به پارتی نیست، مسلم به نظر

می‌رسد. اما به احتمال زیاد پارسی دری به این ناحیه نیز راه یافته بوده است. در این مورد ابن مقفع سخنی نمی‌گوید شاید به این سبب که علاقمند بود هرزبانی را که نام می‌برد با بخشی از ایران مشخص کند: پارسی درفارس، پهلوی در ماد، و دری در پایتخت و خاور ایران.

از آن جا که دری به فارسی شمال ایران اطلاق می‌شود، طبیعی بود فارسی ادبی نوین نیز، که ریشه در گویش های شمالی و شمال خاوری ایران داشت، دری نامیده شود، به ویژه در دورانی که فارسی ادبی میانه یکسره از رواج نیفتاده بود، چرا که زرتشتیان در سده نهم هنوز کتاب های خود را به این زبان می‌نوشتند و نویسندگان عرب به "کتاب های پارسی"، یعنی کتاب هایی که به فارسی ادبی میانه نوشته شده است، اشاره می‌کردند. افزون بر این، می‌دانیم که در سده های دهم و یازدهم بسیاری از مردم ایران هنوز به ادبیات پهلوی دلبسته بوده اند، چنان که فخرالدین گرگانی مؤلف ویسی و واهین می‌گوید:

در این اقلیم آن دفتر بخوانند	بدان تا پهلوی از وی بدانند
کجا مردم در این اقلیم هموار	بوند آن لفظ شیرین را خریدار

نویسندگان دیگری نیز به محبوبیت ادبیات پهلوی، دستکم تا سده یازدهم، گواهی داده اند. از همین رو، آنان که به زبان ادبی نوین یعنی به فارسی می‌نوشتند، تأکید می‌کردند که زبان آن ها نه زبان فارسی ادبی باستان بلکه فارسی از نوع دیگری است که دری نام دارد و به حروف عربی نوشته می‌شود. این زبان هم پارسی بود اما پارسی ویژه ای، پارسی دری. زآن پس، هنگامی که پهلوی ادبی عملاً به فراموشی سپرده شد، مگر در میان زرتشتیان، به کار بردن صفت "دری" دیگر ضرورتی نداشت و از این رو زبان جدید تنها فارسی یا پارسی نامیده شد.

از آنچه رفت می‌توان نتیجه گرفت که پیدایش و استقرار یک زبان ملی همواره و همه جا امری پیچیده و مستلزم آن است که گویشی اصلی برگزیده شود و آنگاه از دیگر گویش ها واژگانی به وام گرفته شوند و اغلب از زبانی که به نظر از اعتبار و وزن بیشتری برخوردار است تقلید شود. گاه در این میان ضروری است که زبان تازه با زبان محلی همروزرگار خود نیز به ستیز برخیزد. داستان ریشه ها و مبانی زبان فارسی ادبی داستانی است که، همانند تاریخ

ایران فراز و نشیب و پیچ و خم های بسیار دارد. این زبان در تمدن کهن و درخشان ایران ریشه گرفته و حامل میراثی گونه‌گون و ارزنده است. زبانی است که به زبان باستان دوران هخامنشی در جنوب باختری و سپس به زبان رسمی ساسانیان باز می‌گردد. زبانی است که به یاری دیگر گویش های ایرانی، به ویژه پارتی، بازور گردیده. بدینسان، زبان فارسی میراث بر شاخه های اصلی زبان های ایرانی است، همانگونه که ادبیات شکوهمند ایران نیز میراث بر خرد زبان فارسی میانه و شعر پارتی است.

این نوشته ترجمه سخنرانی پروفیسور ژیلبر لازار به زبان انگلیسی است که در ۱۷ مارس ۱۹۹۳، در برنامه سخنرانی های نروزی استادان ممتاز ایرانشناسی - که هر سال به دعوت مشترک بنیاد مطالعات ایران و دانشگاه جورج واشنگتن آمریکا در این دانشگاه برگزار می شود- ایراد شد.